

# اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی: ضرورت پژوهش‌های نوین در سیاست خارجی

حسین پوراحمدی<sup>۱</sup>

---

عصر ما بیش از هر زمان دیگر تبدیل به یک واقعیت متأثر از وابستگی متقابل<sup>۲</sup> شده است، وابستگی متقابل میان عوامل و عناصر داخلی و خارجی و نیز میان هر یک از دولت‌ها در نظام جهانی<sup>۳</sup>. فرآیند جهانی شدن<sup>۴</sup> وابستگی متقابل میان دو سطح ملی و بین‌المللی و نیز روابط خارجی کشورها را بیش از هر زمان دیگر گسترش داده است و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آنها را شدت بخشیده است.<sup>(۱)</sup> لذا، مطالعه سیاست خارجی بیش از همیشه با چالش‌های جدی و سهمگینی روبرو گردیده است. وجود چنین چالش‌ها تنها به این دلیل نیست که خطر درگیری و

---

۱. دکتر حسین پوراحمدی، عضو هیأت علمی و استادیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.

2. Interdependency

3. The Global system

4. The Globalization

خشونت با افزایش تعداد گروه‌های ملی مؤثر بر سیاست خارجی و یا حجم گسترده دولت‌ها در صحنه بین‌المللی جهت محدود کردن حوزه عمل و سیاست خارجی دولت ثالث رشد فزاینده‌ای یافته است، بلکه همچنین بدین لحاظ قابل تصور است که منابع و نتایج سیاست خارجی به شکل بسیار گسترده و پیچیده‌ای به مسائل و عوامل وابستگی متقابل نظام ملی و نظام جهانی متصل گردیده است. این واقعیت ضرورت وسعت بخشیدن به افق دید و حوزه مطالعه کنندگان سیاست خارجی را تبیین می‌کند و لذا ضرورت دارد که ابزارهای تحلیلی در مطالعه سیاست خارجی گسترده‌تر و افزون‌تر گردد.<sup>(۲)</sup> در مطالعه سیاست خارجی در عصر جهانی شدن میبایستی تمامی حوزه‌ها و محدوده‌های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در سطح ملی و نیز تمامی عوامل مؤثر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در سطح بین‌الملل را مورد ملاحظه قرارداد. امروز، سیاست خارجی اصولاً تحت محاصره و فشار مجموعه‌ای از فرآیندهای جمعی قرار گرفته است، جائیکه مردم یک کشور تلاش می‌کنند امیدها و آرزوهای زندگی خود را مفهوم بخشیده و به اجرا در آورند و خود را از گزند تهدیدهایی که نه فقط بطور متعارف و در چارچوب عوامل نظامی و امنیتی ظاهر می‌گردند بلکه ابعاد متنوع اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی دارند برهانند. بدین ترتیب، از آنجائی که ضرورت دارد در تدوین سیاست خارجی به تعامل متقابل دولت و نظام جهانی براساس تأثیرات متقابل عوامل اقتصادی و سیاسی در دو سطح ملی و بین‌المللی توجه‌ای ویژه مبذول داشت، هدف نوشتار حاضر پرداختن به این ضرورت و تبیین ابعاد گوناگون آن می‌باشد، که البته به دلیل محدودیت‌های موجود به صورت بسیار فشرده انجام می‌گیرد.

در این نوشتار، تلاش شده با بهره‌گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی<sup>۱</sup> (که کنش و واکنش متقابل نیروها و عوامل اقتصادی و سیاسی، بدون اولویت بخشیدن به یکی و فرعی شمردن دیگر می‌باشد) مطالعه رویدادها و تحولات گوناگون مدنظر قرار گیرد و به بررسی و تحلیل رابطه متقابل نظام ملی (دولت) و نظام جهانی و تأثیرات متقابل این دو بر تدوین (و اجرای) سیاست خارجی بپردازیم. سؤال اساسی این است که "تعامل میان دولت و نظام جهانی در تعریف، تدوین و

اجرای سیاست خارجی چگونه صورت می‌گیرد؟" به بیانی دیگر در پی آن هستیم که سازوکار تأثیرگذاری (والبته تأثیرپذیری) میان دولت و نظام جهانی و نقش، قدرت و جایگاه هر یک در تولید سیاست خارجی با توجه به مجموع عوامل اقتصادی و سیاسی را توضیح دهیم. به همین منظور ابتدا به معرفی اصول کلی رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه سیاست خارجی می‌پردازیم و سپس جایگاه اصل وابستگی متقابل میان سطوح داخلی و خارجی و نیز میان عوامل اقتصادی و سیاسی در سطح ملی و در سطح بین‌المللی برای تأثیرگذاری دوطرفه بر عوامل و عناصر تدوین کننده سیاست خارجی را توضیح دهیم. در مرحله سوم، عطف به تحولات نوین نظام اقتصاد سیاسی جهانی<sup>۱</sup> به تأثیرپذیری سطح ملی قدرت و دولت از این تحولات در فرآیند تصمیم‌گیری و تدوین و اجرای سیاست خارجی خواهیم پرداخت و نهایتاً در نتیجه‌گیری تعامل سطوح دوگانه (ملی و بین‌المللی) در تدوین و اجرای سیاست خارجی را ترسیم خواهیم کرد.

هدف غائی این نوشتار تبیین ضرورت‌های چندگانه در انجام پژوهش‌های نوین پیرامون فرآیند سیاست خارجی، موانع، چالش‌ها و فرصت‌هایی است که این فرآیند با آن روبرو است. پیچیدگی‌ها، گسترده‌گی‌ها، تنوع‌ات، ابعاد و سطوح مختلف روابط بین‌الملل در عصر جهانی شدن ضرورت‌های فوق را بیش از پیش آشکار می‌سازد. بنابراین، در راستای کسب هرچه بیشتر منافع ملی، کاهش هزینه‌ها، تضمین اهداف ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی نظامی - امنیتی یک جامعه، ضرورت دارد اعضای بیکره سیاست خارجی در تمامی مراحل مختلف اتخاذ و اجرای تصمیم‌گیری‌ها بیش از هر زمان دیگر به ضرورت‌های استراتژیک پژوهش و مطالعه در این راستا بکوشند. امروز، بیش از هر زمان دیگر روابط متقابل سطوح داخلی و خارجی کشورها و تأثیرات متقابل تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این سطوح بر فرآیند سیاست خارجی گسترش یافته‌اند و این امر نحوه صحیح اتخاذ تصمیم و اجرای سیاست خارجی را با مشکلات فراوانی روبرو کرده است، مشکلاتی که قطعاً بادرک صحیح از نیروها و ساختارهای تأثیرگذار بر فرآیند سیاست خارجی رو به کاهش خواهند گذارد. امروز

بازی دولت‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی که بازیگران بسیار متعدد، قدرتمند و چند بعدی در درون خود جای داده است، یک بازی ساده، از پیش تعیین شده و با اهداف و نتایج مشخص و روشن نیست. نوشتار حاضر تلاش دارد در یک چارچوب تئوریک به بحث و بررسی و ارزیابی نیروها، ساختارها و الگوهای حاکم بر روابط خارجی دولت‌ها و بر فرآیند تدوین و اجرای سیاست خارجی آنها بپردازد.

### ۱. رهیافت اقتصاد سیاسی و مطالعه سیاست خارجی

با استفاده از مفاهیم اقتصاد سیاسی، رفتار تئوریکی دولت و منابع این رفتار در صحنه روابط خارجی مورد شناسائی و بحث قرار می‌گیرد. رهیافت اقتصاد سیاسی به ویژه امکان آزمون و تجربه رفتار خارجی دولت را در نظام جهانی و تعاملات این دو را از طریق تدوین تئوری‌های روشن فراهم می‌کند. با اذعان به تغییرات مهمی که در صحنه روابط بین‌الملل صورت گرفته و در حال صورت گرفتن است، خصوصاً از لحاظ تحولات نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ظهور نظام نوین اقتصاد سیاسی جهانی، و انجام تلفیق با برخی رهیافت‌های موجود، رهیافت اقتصاد سیاسی جایگزین قابل توجه و بسیار مهمی در مطالعه و آزمون سیاست خارجی محسوب می‌گردد.<sup>(۳)</sup> این رهیافت همچنین با استفاده از رویدادهای مبتنی بر داده‌های عملی و اطلاعات آماری، می‌تواند با بهره‌مندی از مفاهیم گوناگون آنچه را که رهیافت‌های دیگر عمدتاً به عنوان مفروض<sup>۱</sup> می‌پذیرند تحلیل و توضیح<sup>۲</sup> دهد. در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی و با تحلیل و بررسی سیستم‌های جهانی، می‌توان بر تغییرات ادواری اقتصاد جهانی<sup>۳</sup> و نیز تغییراتی که به تبع آن در موازنه قدرت و ساختارهای اقتصادی و سیاسی میان ملت‌ها و دولت‌ها صورت می‌گیرد و تأکید کرد و سپس چگونگی حساسیت‌ها و عکس‌العمل‌های (رفتارهای) سیاست خارجی دولت‌ها به

---

1. Assumptions

2. Explanation Analysis

3. The World Economy

اینگونه تحولات سیاسی - اقتصادی بین‌المللی و جهانی را مورد ملاحظه، ارزیابی و تحلیل قرار داد و بدین ترتیب اینگونه رفتارها را توضیح داد. برای مثال و در چارچوب تحلیل‌های توضیحی (ونه توصیفی) اقتصاد سیاسی، می‌توان اذعان داشت که انگیزه‌ها و علل رفتار و تصمیم‌های اتخاذ شده سیاست خارجی یک کشور از ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت اقتصادی ملی از یکسو و کارکرد و ساختار سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل از سوی دیگر بیشتر متأثر می‌گردند تا از ضرورت‌های تعریف شده حفظ منافع ملی و به ویژه ضرورت حفظ یکپارچگی قدرت ملی براساس آنچه که نگرش‌های رئالیستی در تعریف و مطالعه سیاست خارجی بیان می‌دارند.

اصول کلی رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه سیاست خارجی و توضیح رفتارها و تصمیمات دولت‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی عبارتند از: ۱- رهیافت اقتصاد سیاسی تأکید می‌کند که یک تئوری روشن از دولت در توضیح و تحلیل سیاست خارجی آن ضروری و حیاتی است و این تئوری می‌بایستی محدودیت‌های ساختار رفتاری دولت در سطح ملی و بین‌المللی را شناسائی کرده و ملاحظه نماید و نیز منافع دولت نسبت به جامعه خود و نسبت به سایر بازیگران غیردولتی داخلی و نیز نسبت به بازیگران دولتی و غیردولتی در صحنه بین‌المللی را توضیح دهد. ۲- در صحنه روابط بین‌الملل، محیطی که ویژگی رفتار و ساختار دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد می‌بایستی با توجه به انواع پدیده‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی - امنیتی در مناسبات جهانی مورد شناسائی قرار گرفته و توضیح داده شود. (۴) به بیانی دیگر، در نگاه رهیافت اقتصاد سیاسی، سیستم جهانی مؤثر بر رفتار دولت‌ها نه فقط دارای ساختار مرکز - پیرامونی (نظریه سیستم جهانی والرشتاین) و محصول روابط مرکز - پیرامون - بشر پیرامون و حاکمیت نظام سرمایه‌داری جهانی در انتقال ارزش افزوده از پیرامون به مرکز می‌باشد، بلکه همچنین متأثر از ملاحظات سیاسی و نظامی - امنیتی جهت گسترش همکاری‌ها میان دولت‌ها و تضمین امنیت به ویژه در دوران بحران‌های امنیتی است، به مانند آنچه که در دوران جنگ سرد رخ داده‌اند و یا در دوران پس از فروپاشی شوروی و به ویژه در حوزه بالکان ظاهر گردیده‌اند و همچنان تقویت و

گسترش ناتو را سبب شده‌اند و یا به مانند ملاحظات و دغدغه‌های امنیتی که در دوران پس از واقعه یازدهم سپتامبر آشکار شده‌اند. به بیانی دیگر، صحنه بین‌المللی مؤثر بر تدوین و اجرای سیاست خارجی دولت‌ها نه فقط شکل گرفته از ساختار نظام اقتصاد جهانی است بلکه ملاحظات و اهداف سیاسی و نظامی - امنیتی تدوین شده به ویژه از سوی قدرت‌های بزرگ نیز در شکل‌گیری آن نقش جدی ایفا می‌کنند. ۳- در حوزه ملی نیز، تمرکز بخش عمده‌ای از رفتارها و فعالیت‌های سیاست خارجی یک دولت در قلمرو روابط اقتصادی قرار می‌گیرد که اینگونه رفتارها و فعالیت‌ها عمدتاً بر طبق موازنه نیروهای اقتصادی (صنایع تولیدی، بازار، سرمایه‌گذاران، کارگران، ارکان تجاری و غیره) و نحوه توزیع مازاد درآمد ملی صورت می‌گیرند. بنابراین، گروه‌های اقتصاد داخلی به همان اندازه مبنای عوامل تأثیرگذارنده بر تدوین و اجرای رفتار) سیاست خارجی محسوب می‌گردند که بازیگران قدرتمند نظام اقتصاد جهانی (مانند بانک‌ها، سرمایه‌گذاران، شرکت‌ها و صنایع تولیدی بزرگ چندملیتی و فراملیتی). تأکید بر نقش حائز اهمیت نیروهای اقتصادی به معنای نادیده انگاشتن تأثیراندیشه‌های سیاسی و آرمان‌گرایی‌های سیاسی در حوزه داخلی و تأثیرگذاری گروه‌های سیاسی و مدنی ملی - که ضرورتاً اهداف و منافع اقتصادی ویژه‌ای را دنبال نمی‌کنند - بر رفتار سیاست خارجی دولت‌ها نیست، بلکه بیشتر در این راستا مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که چون عناصر ذی‌نفوذ در صحنه نظام جهانی عمدتاً اهداف و نگرش‌های اقتصادی را دنبال می‌کنند، لذا تأثیرگذاری عناصر قدرتمند اقتصادی و ساختار نظام اقتصاد ملی در تعامل با این اهداف و نگرش‌های بین‌المللی نقش جدی‌تر، کارآمدتر و نهایتاً سازمان‌دهی شده‌تری را ایفا می‌کنند. (۵)

بدین ترتیب، در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی، این نگرش کلی وجود دارد که اساساً نمی‌توان آنچه که در سیاست خارجی کشورها روی می‌دهد و ملاحظه می‌گردد را نسبت به آنچه که در سیاست‌های داخلی ظاهر می‌شوند متفاوت انگاشت. این نکته تقریباً اساس بحث رهیافت اقتصاد سیاسی در مطالعه و تحلیل توضیحی سیاست خارجی است: سیاست و رفتار داخلی دولت‌ها از همان اصول و اهدافی پیروی می‌کنند که ساختارهای نظام اقتصاد سیاسی جهانی در

تدوین و هدایت سیاست خارجی دولت‌ها ایجاد می‌کنند. در نتیجه، یکی از ارکان مهم رهیافت اقتصاد سیاسی در تبیین مراحل تدوین و اجرای سیاست خارجی مربوط به بحث پیرامون مفهوم دولت به عنوان یک بازیگر مستقل از نیروها، افکار، آرمان‌ها و اهداف نیروهای اجتماعی<sup>۱</sup> و یابیشتر یک بازیگر تحت فشار، قیود و ساختارهای ایجاد شده نیروهای اجتماعی می‌باشد. مطالعات سیاست خارجی معاصر عمدتاً تلاش نموده‌اند بدون ارائه هیچ مفهوم هماهنگ، منظم و روشنی از ماهیت دولت مدرن و حتی یک تئوری جامع و ناظر بر وضعیت و موقعیت اقتصادی و سیاست دولت<sup>۲</sup> رفتار دولت‌ها به ویژه در چارچوب سیاست خارجی را توجیح کنند. در واقع عدم وجود یک نقطه نظر یکپارچه نسبت به ماهیت دولت و مبانی رفتاری آن در عدم وجود یک پارادایم تئوریک نزدیک‌نگرش‌های رئالیستی و لیبرالیستی جهت تحلیل و توضیح رفتارهای سیاست خارجی دولت به خوبی دیده می‌شود. برای مثال، اگر چه "پیش نظریه"<sup>۳</sup> جیمز روزناو توانسته است حجم انبوهی از مطالعات سیاسی خارجی را سازمان‌دهی کند، اما این امر تنها از طریق سازمان‌دهی عوامل و متغیرهای توضیحی و در سطوح تجزیه و تحلیل گوناگون صورت گرفته است و لذا سبب شده تا تحلیل‌های تئوریک به صورت کاملاً پراکنده و غیرمنظم صورت گیرند.<sup>(۶)</sup> در واقع بدون بهره‌مندی از تصویر مشخصی از ساختار و وضعیت اقتصادی و سیاسی دولت، مطالعه کنندگان سیاست خارجی با بهره‌گیری از گونه‌شناسی و طبقه‌بندی متغیرهای تشریحی و توضیحی مؤثر بر سیاست خارجی آن‌گونه که از سوی روزناو ارائه گردیده است (این گونه‌شناسی دولت عبارت است از: ۱- اندازه؛ ۲- توسعه؛ ۳- ساختار نظام سیاسی، درحالی‌که طبقه‌بندی متغیرها مشتمل است بر: ۱- حکومت؛ ۲- جامعه؛ ۳- فرد؛ ۴- نقش بین‌المللی؛ ۵- نظام بین‌الملل) به یک پارادایم توضیحی غالب در تحلیل رفتارها و سیاست خارجی یک دولت نائل نگردیده‌اند. ارائه گونه‌شناسی و طبقه‌بندی متغیرهای تشریحی و توضیحی از سوی روزناو

---

1. Social Forces

2. Economic and Political Position of State

3. Pre-theories

و بکارگیری آن توسط حجم بسیار گسترده‌ای از دانشجویان سیاست خارجی همچنین سبب نوعی پراکندگی در یافته‌های آنان نسبت به عوامل و زمینه‌های تغییر در سیاست خارجی دولت‌ها گردیده است.

لذا، جستجو برای شناسایی و درک عوامل تعیین کننده و ساختارهای تأثیرگذار بر تفاوت‌هایی که در میان ملت‌ها و دولت‌ها در مقایسه با یکدیگر وجود دارند و در رفتارهای سیاست خارجی هر یک از دولت‌ها مشاهده می‌شوند امری ضروری است. زیرا بدین وسیله می‌توان به خوبی به یک پارادایم تئوریکی منظم، هماهنگ و روشن جهت مطالعه سازمان‌دهی شده سیاست خارجی و سیاست خارجی مقایسه‌ای میان دولت‌ها، در شرایط، زمان‌ها و موضوعات مختلف خارجی و بین‌المللی دست یافت. در این راستا، طرح‌هایی ارائه گردیده‌اند که هر کدام تمرکز اصلی خود را بر تعارضات داخلی، شکل و ساختار دولت‌ها، وسعت کشور، انواع رهبری و عوامل دیگری از این قبیل گذرانده‌اند.<sup>(۷)</sup> (Sullivan),<sup>(۸)</sup> Wilkenfeld,<sup>(۹)</sup> Rummel)

تحلیل‌های رئالیستی دولت محوری (که در نگرش رئالیسم، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم ظاهر گردیده‌اند) یا رفتارهای سیاست خارجی دولت را مستقل از بطن و ساختار اجتماعی آن فرض می‌کنند و در واقع دولت‌ها را بازیگران آزاد معرفی می‌کنند و یا این که دولت را نهایتاً بازیگری تحت الزام و محدودیت‌های اجتماعی تصور می‌کنند که از طریق سازوکارهای دمکراتیک و یا تحت تأثیر سیستم‌های پلورالیستی رفتار می‌کند و تصمیم می‌گیرد (مانند S. Krasner).<sup>(۱۰)</sup> رهیافتی که در یک تئوری عمومی قصد دارد سیاست و رفتار دولت را تحلیل کند می‌بایستی یک شالوده منسجم‌تری را در اختیار قرار دهد. به همین منظور، رهیافت اقتصاد سیاسی بر مجموعه‌ای از مفاهیم تئوریکی تمرکز و تکیه دارد که دولت و روابط ساختاری آن را با عواملی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروها، آرمان‌ها و اندیشه‌های سیاسی ملی و بالاخره اقتصاد پیوند داده به طوری که رفتار دولت به نوعی متأثر از این عوامل و یاریشه در این عوامل دارد. (مانند<sup>(۱۱)</sup> Gold & <sup>(۱۲)</sup> O'Connor). بنابراین رهیافت و نگرش اقتصاد سیاسی به دولت، رفتارهای دولت و بویژه سیاست خارجی در دو بعد از نگرش‌ها و رهیافت‌های سنتی و



رنالیستی متمایز می‌گردد: ۱- تعریف مأموریت دولت و کانون شکل‌گیری رفتاری آن بیش از همه به قلمرو حوزه ایدئولوژی سیاسی، تعامل نیروهای اجتماعی و ساختار اقتصادی در سطح ملی و سطح بین‌المللی مربوط می‌گردد تا به حوزه‌های عمومی رفاه اجتماعی یا امنیت جمعی (Mc Gowan and Walker) (۱۳)؛ ۲- ملاک‌های تعیین‌کننده موقعیت‌ها در رفتارهای سیاست خارجی و در نتیجه تشخیص حرکت صحیح به سمت هدف غائی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی عمدتاً مربوط به پیروی از ایدئولوژی حاکم سیاسی، منافع متعامل گروه‌های اجتماعی و سیاسی و نهایتاً مربوط به گروه مسلط اقتصادی که دارای قدرت مسلط سیاسی نیز هستند و در حوزه‌های تولیدی تجاری و سرمایه‌فعالیت می‌کنند می‌باشد.

بدین ترتیب، نوع نگاه به مفهوم منافع ملی بیانگر یک تفاوت بسیار مهم میان مفهوم اقتصاد سیاسی منافع ملی و مفهوم رنالیستی آن در سیاست خارجی می‌باشد. در منظر رنالیستی، دولت منافع ملی را تعقیب می‌کند و این در حالی است که اساساً نگرش‌های کثرت‌گرا هیچ‌گاه به طور جدی و آشکار مفهوم، حدود، ابعاد، عوامل و نیروهای مؤثر بر منافع ملی را توضیح نمی‌دهند و آنها را باز نمی‌کنند. (S. Krasner) (۱۴) اما، برای رهیافت اقتصاد سیاسی هر چند دولت به عنوان تعقیب‌کننده منافع ملی ظاهر می‌گردد، اما مشخص است که انگیزه اصلی و نیروی تأثیرگذار مهم بر رفتار سیاست خارجی دولت ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و منافع گروه‌های مسلط اقتصادی است که به این ترتیب مشروعیت دولت در کارکرد توفیق آن تبیین می‌گردد. در واقع نظریات و دیدگاه‌های ساختاری متأثر از رهیافت اقتصاد سیاسی اگرچه ضرورتاً مفهوم منافع ملی را هیچ و پوچ فرض نمی‌کنند، اما یک نوآوری را طرح‌ریزی کرده‌اند تا مقاصد واقعی، رفتارهای اصلی و عواقب قطعی سیاست خارجی دولت را پیچیده‌تر جلوه دهند. در نتیجه، تأثیرگذاری ایدئولوژی، روابط نیروهای اجتماعی و حاکمیت اقتصادی در جهت تدوین و اجرای سیاست خارجی در مغایرت کلی بامبانی امنیتی دولت‌هازی<sup>۱</sup> و ویژگی حماسی دولت قرارداد اجتماعی روسو قرار می‌گیرد. بنابراین، نگرش‌های متأثر از رهیافت

---

1. Hobbsian State

اقتصادی سیاسی هرچند ساختار اقتصادی را به عنوان یک عامل بسیار مهم تعیین کننده در رفتار سیاست خارجی و به ویژه سیاست اقتصاد خارجی دولت‌ها معرفی می‌کنند اما در عین حال تلاش دارند تا تأثیرگذاری این عامل را از طریق روابطی که با سایر عوامل کلیدی از قبیل ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعاملات و روابط گروه‌های اجتماعی و طبقاتی، کارکرد نهادی دولت و بالاخره پیوندهای گوناگون میان بازیگران داخلی با بازیگران خارجی برقرار می‌کند و در این راستا به ویژه از تأثیرپذیری از ساختار نظام اقتصاد جهانی در امان نمی‌ماند را مشخص کنند. لذا، از آنجائی که تئوری‌های اقتصاد سیاسی هر کدام به نوعی خاص این‌گونه روابط را فرض کرده و مورد شناسائی قرار داده‌اند، دسته‌بندی عوامل کلیدی و رسمی تأثیرگذار بر روند تدوین و اجرای سیاست خارجی بدون تشخیص این روابط چندگانه امری مشکل است.

در یک کلام ساختارهای اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی، مقررات و باورهای ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه و بالاخره روابط و تعاملات نیروهای اجتماعی در کنار ضرورت‌های ساختاری نظام جهانی از اصلی‌ترین عواملی هستند که رهیافت اقتصاد سیاسی در توضیح تحلیلی رفتار سیاست خارجی دولت‌ها بکار می‌بندد. این عوامل موجبات تعامل میان دولت و نظام جهانی را در تدوین و اجرای سیاست خارجی فراهم می‌آورند. در عصر جهانی شدن اقتصاد، که حجم عمده‌ای از مؤلفه‌های قدرت در سطح ملی و بین‌المللی در چارچوب‌های اقتصادی ظاهر می‌گردد، عوامل تأثیرگذار بر تعامل دولت و نظام جهانی عمدتاً متأثر از ابعاد اقتصادی، تجاری، سرمایه‌گذاری و تولید در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌گردند. در واقع، رهیافت اقتصاد سیاسی از یک سو عوامل مؤثر ملی و بین‌الملل تأثیرگذار بر تدوین و اجرای سیاست خارجی را معرفی می‌کند، عواملی که با بکار بستن آنها می‌توان آشکارا در جهت توضیح تحلیلی چگونگی فرآیند سیاست خارجی اقدام نمود و بدین ترتیب متغیرهای مستقل، نیمه مستقل و وابسته را به ارزیابی گذارد و از سوی دیگر، راه را برای مورد ملاحظه قراردادن تمامی تحولات و تغییرات ساختاری و غیرساختاری در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل به ویژه در عصر جهانی شدن اقتصاد که می‌توانند فرآیند سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهند باز می‌گذارد. به بیانی دیگر،

رهیافت اقتصاد سیاسی این ویژگی را دارد که در تمامی جوامع و در تمامی دوره‌های تاریخی نسبت به عوامل اصلی و غیراصلی تأثیرگذار بر روند اتخاذ تصمیم و اجرای سیاست خارجی، خصوصاً در چارچوب عوامل سه گانه ایدئولوژی سیاسی، تعامل گروه‌های اجتماعی و ساختارهای اقتصادی زمینه‌های تعامل میان نظام ملی (دولت) و نظام جهانی را در تدوین و اجرای سیاست خارجی مشخص کند و تغییرات احتمالی هر یک از این عوامل، میزان اثرگذاری و یا جایگزینی هر یک را نیز رویت کند. برای مثال، می‌توان اذعان داشت که هر چه روابط بین‌الملل رنگ اقتصادی بیشتری به خود بگیرد، این تغییر هم در درون نظام‌های ملی و هم در درون نظام جهانی از اهمیت جدی‌تر و استراتژیک‌تری جهت تأثیرگذاری بر سایر عوامل مؤثر بر تدوین و اجرای سیاست خارجی برخوردار می‌گردند، به طوری که امروز در عصر جهانی شدن اقتصاد، حجم عمده‌ای از روابط قدرت، ایدئولوژی‌های سیاسی حاکم، تعاملات گروه‌های اجتماعی و بالاخره ساختارهای اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی به یکدیگر گره خورده و همگی در راستای بهره‌مندی هر چه بیشتر از روابط اقتصاد جهانی می‌کوشند. نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیش از هر زمان دیگر شاهد تأثیرگذاری اهداف و مفاهیم اقتصاد جهانی بر مولفه‌ها و ساختارهای قدرت در سطح ملی و بین‌المللی است و عصر جهانی شدن اقتصاد عمدتاً عصر تعاملات اقتصادی شناخته می‌شود.

## ۲. وابستگی متقابل و رفتار سیاست خارجی

گسترش وابستگی متقابل پیچیده<sup>۱</sup> نشانگر تغییر ماهیت سیاست جهانی<sup>۲</sup> است، به این معنا که جایگاه و قدرت دولت‌ها به عنوان اصلی‌ترین (اگر نه تنها) عنصر تحلیل در سیاست خارجی تغییر کرده است. (۱۵) با ظهور دهکده جهانی، گسترش تبادلات اقتصادی، اجتماعی،

1. The Complex Interdependency

2. World Politics

سیاسی و فرهنگی، بازیگران غیردولتی و غیرسرزمینی<sup>۱</sup> همچون شرکت‌های فراملی و چندملیتی، جنبش‌های اجتماعی فراملی و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی و بالاخره با گسترش نظام اقتصاد سیاسی جهانی دولت به عنوان اصلی‌ترین بازیگر و تأثیرگذار در تدوین و اجرای سیاست خارجی و اصلی‌ترین عنصر حاکم بر سیاست جهانی با محدودیت‌های بسیار گسترده و جدی روبرو شده است و جایگاه و قدرت بلامنازع خود را در این زمینه با دیگر بازیگران ملی و بین‌المللی تقسیم می‌کند.

هر چند وابستگی متقابل از دوران پس از جنگ جهانی دوم گسترش یافته و هیچ‌گاه تأثیر خود بر روند سیاست جهانی و سیاست خارجی دولت‌ها را کم‌رنج ندیده است، اما در دوران جهانی شدن اقتصاد و حاکمیت ساختار اقتصاد جهانی بر روابط تمامی عناصر نظام جهانی به‌ویژه دولت‌های ملی، تأثیرگذاری و اهمیت آن بیش از همیشه مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، به طوری که امروزه تقریباً هیچ یک از تصمیمات دولت‌ها، چه تصمیمات اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی و چه تصمیمات اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی خارج از دایره تأثیر پذیری از اصل وابستگی متقابل در نظام اقتصاد جهانی تصور نمی‌گردد. بدین ترتیب، وابستگی متقابل پیچیده عبارت است از وابستگی متقابل تمامی سطوح اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی ملی و بین‌المللی میان تمامی عناصر اصلی نظام اقتصاد سیاسی جهانی و تأثیرگذاری هر یک از این سطوح در یک کشور بر سطوح دیگر وابستگی متقابل در همان کشور و یا کشورهای دیگر و نهایتاً تأثیرگذاری و تأثیرپذیری میان نظام جهانی و هر یک از واحدهای ملی، به طوری که این وابستگی متقابل به‌ویژه خود را در تدوین و اجرای سیاست خارجی دولت‌ها نمایان‌تر می‌سازد.<sup>(۱۶)</sup> هر چند در جریان این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، مقام و قدرت هر یک از سطوح چندگانه فوق و هر یک از دولت‌ها با یکدیگر برابر نمی‌باشند. به بیانی دیگر، در چارچوب مفهوم وابستگی متقابل پیچیده میان سطوح مختلف ملی (وابستگی متقابل در سطح داخلی) و میان سطوح ملی و بین‌المللی (وابستگی متقابل در سطح خارجی) هیچ گونه برابری، تقارن،

---

1. Non-Territorial Actors

مساوات و تعادل برقرار نمی‌باشد و هر یک از سطوح ملی و یا هر یک از دولت‌ها در وابستگی متقابل از جایگاه و مرتبه‌های متفاوتی برخوردارند، لذا اگرچه وابستگی یکطرفه معنی پیدا نمی‌کند، اما این به مفهوم آن نیز نمی‌باشد که طرفین وابستگی متقابل با یکدیگر متقارن هستند و سود و هزینه برابری را دربردارند. وابستگی متقابل پیچیده بیانگر تأثیرگذاری و تأثیرپذیری به صورت نامتقارن است. وابستگی متقابل پیچیده همواره شامل هزینه‌هایی است، زیرا استقلال عمل (در سیاست خارجی و روابط خارجی) را محدود می‌کند اما در عین حال دارای منافع نیز می‌باشد. اما از ابتدا نمی‌توان مشخص کرد که آیا منافع یک رابطه متقابل از هزینه‌هایش بیشتر یا کمتر است؟ این مسأله به مقام، قدرت و ارزش‌های هر یک از بازیگران طرفین رابطه متقابل و نیز به ماهیت این رابطه بستگی دارد. به بیانی دیگر هیچ چیز ضمانت نمی‌کند که روابطی را که ما به منزله وابستگی متقابل برمی‌گزینیم، ضرورتاً به وسیله منافع دوجانبه متقابل<sup>۱</sup> مشخص گردد. برای تحلیل هزینه‌ها و منافع یک رابطه حاصل از وابستگی متقابل، دو دیدگاه متفاوت را می‌توان اتخاذ کرد. اولین دیدگاه بر منافع یا زیان‌های مشترک طرف‌های مربوط تمرکز دارد، دیگری بر منافع نسبی<sup>۲</sup> و مسائل توزیعی تأکید می‌نماید. اما سؤال اصلی در وابستگی متقابل حول این سؤال قدیمی سیاست سیر می‌کند که "چه کسی، چه چیزی نصیب خود می‌کند؟"<sup>۳</sup> اما مهم این است که ابزارهایی که در سیاست خارجی و در چارچوب وابستگی متقابل پیچیده نفع مشترک طرفین رابطه را افزایش می‌دهند فارغ از کشمکش‌های توزیعی<sup>۴</sup> نخواهند بود. یعنی حتی هنگامی که حکومت‌ها و نهادهای غیردولتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی از یک رابطه متقابل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا نظامی سود عظیمی کسب می‌کنند تلاش می‌کنند تا سهم منافع خویش را از این‌گونه روابط (و یا احتمالاً تبادلات) افزایش داده و از هزینه‌های خود بکاهند. این درحالی صورت می‌گیرد که بنیان روابط متقابل میان دولت‌ها و میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در

1. Mutual Benefits
2. Relative Gains
3. Who Gets What?
4. Distributional Conflict

نظام‌های ملی و نظام جهانی هیچ‌گاه بر پایه‌های برابر نهاده نشده است و اساساً نفع و زیان هر یک از طرفین با طرف دیگر متفاوت است.

ویژگی‌های ذکر شده در فوق در مورد وابستگی متقابل پیچیده ضرورتاً به معنای گسترش همکاری‌های متقابل جهت جایگزین شدن با یک دنیای متخاصم و بدسرشت نمی‌باشد. در واقع هر چه حوزه روابط متقابل و حجم منافع یا هزینه‌ها افزایش پیدا می‌کند، و این همان چیزی است که در عصر جهانی شدن و ظهور دنیای نوین مبادلات و ارتباطات جهانی ملاحظه آن هستیم، ضرورتاً منازعات میان طرف‌های ذی‌نفع بر سر بهره‌مندی از منافع بیشتر یا کاهش هزینه‌ها پایان نمی‌پذیرد، اگرچه شیوه‌های این‌گونه منازعات قطعاً تغییر یافته‌اند و نحوه دست‌یابی طرفین روابط متقابل به منافع بیشتر و کاهش هزینه‌ها نیز متحول گردیده‌اند. به بیانی دیگر، سیاست خارجی هر یک از دولت‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی متأثر از گسترش وابستگی متقابل پیچیده حتی در زمانی که منافع زیادی را از همکاری بتوان انتظار داشت عمدتاً مشتمل بر رقابت نیز می‌باشد.

یکی از عناصر بسیار مهم و کلیدی در رابطه با میزان و حجم تأثیرات وابستگی متقابل پیچیده میان سطوح مختلف ملی و میان دولت‌ها و یا دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در نظام اقتصاد سیاسی جهانی که تدوین و اجرای سیاست خارجی هر دولتی را از خود متأثر می‌سازد قدرت است. قدرت همواره مفهومی اغفال‌گر برای دولت‌مردان و تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل و مطالعه‌کنندگان فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بوده است، به‌ویژه از این بابت که محاسبه آن امری دشوار است. هرچند به‌طور سنتی این‌گونه تلقی می‌گردیده است که قدرت نظامی بر دیگر اشکال قدرت برتری داشته و در واقع مسلط بوده است و دولت‌هایی که بیشترین قدرت نظامی را دارند، روابط جهانی را کنترل می‌کنند، اما با گسترش وابستگی متقابل پیچیده به‌ویژه در دوران پس از جنگ جهانی دوم و خصوصاً در دوران پس از پایان جنگ سرد که فرایند جهانی شدن تمامی حوزه‌های قدرت ملی و بین‌المللی و فراملی را مدنظر و مورد توجه قرار داده است، لذا امروزه منابعی که باعث ایجاد، تأثیرگذاری و به‌کارگیری قدرت خصوصاً در چارچوب

مراحل تدوین و اجرای سیاست خارجی گردیده‌اند بسیار متنوع، چند بعدی، گسترده و پیچیده شده‌اند. (۱۷) امروزه هرکشوری، هرگروهی و حتی هر فردی از یکی از عوامل قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی در سطح ملی، بین‌المللی و جهانی برخوردار است و لذا در فرآیند تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ناشی از وابستگی متقابل پیچیده در مراحل تدوین و اجرای سیاست خارجی می‌بایستی بکار گرفته شود، هرچند این تأثیر گذاری و تأثیرپذیری از وزن‌های متفاوت برخوردار است. لذا برخلاف گذشته در عصر جهانی شدن، قدرت عبارت است از توانایی یک بازیگر که همراه با تقبل هزینه‌ها در جهت وادار کردن سایرین برای انجام کاری کوشش می‌کند که دیگران در صورت نبود چنین توانایی آن کار را انجام نمی‌دهند. البته قدرت را برحسب تفاوت بر نتایج مورد نظر صاحب قدرت نیز می‌توان درک کرد. بنابراین با تأکید بر اصل وابستگی متقابل پیچیده (غیرمتقارن) به عنوان یک منشاء غیر قابل انکار قدرت، نظارت بر منابع قدرت یا توان بالقوه تحت تأثیر قرار دادن نتایج حاصل از بکارگیری قدرت را نیز می‌توان به عنوان عوامل قدرت فرض کرد. این نوع قدرت عمدتاً بر کارکرد قدرت و نه بر اصل قدرت تمرکز پیدا می‌کند و لذا از اصل برخورداری از منابع عظیم قدرت بعنوان اصلی‌ترین عامل قدرت متمایز می‌گردد و بدین ترتیب این فرصت احتمالی را برای هر بازیگری، در سطح ملی، بین‌المللی و یا فراملی جهت برخورداری از قدرت در حوزه‌های سه گانه نگرش اقتصاد سیاسی (یعنی ساختار اقتصادی، تعاملات گروه‌های اجتماعی و ایدئولوژی سیاسی حاکم) فراهم می‌کند. به بیانی واضح‌تر، هر دولتی، در هر سطح از قدرت که قرار گرفته باشد و به هر میزان که از منابع قدرت برخوردار باشد این توانایی را دارد که بطور نسبی با کنترل کارکرد قدرت خود و نظارت بر نتایج بکار بردن آن در تدوین و اجرای سیاست خارجی خود در روابط با هر قدرت ملی، بین‌المللی و یا فراملی بکوشد بطوری که در این راستا بیشترین منافع و کمترین هزینه‌ها را در پی داشته باشد. در این میان چانه‌زنی‌های سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی ابزار بسیار مهم در عین حال معقولی هستند که توان بالقوه تأثیرگذاری در روابط متقابل را افزایش می‌دهند و بدین ترتیب یکی از منابع بسیار مهم قدرت در چارچوب وابستگی متقابل پیچیده محسوب می‌شوند.

بمنظور درک و فهم هرچه بیشتر از قدرت در وابستگی متقابل پیچیده و تأثیر آن بر هدایت رفتار سیاست خارجی، میتوان به دو عنصر حساسیت<sup>۱</sup> و آسیب‌پذیری<sup>۲</sup> به‌عنوان ابعاد گوناگون وابستگی متقابل اشاره داشت. (۱۸) حساسیت مشتمل بر درجات پاسخگویی در درون چارچوب سیاست‌گذاران هر دولت می‌باشد: تغییرات در یک کشور، با چه سرعتی باعث تغییرات پرهزینه در دیگر کشورها می‌گردد و این تأثیرات تا چه اندازه عظیم هستند؛ برای مثال، در دوران پس از واقعه یازدهم سپتامبر به‌خصوص، تغییرات عمده امنیتی و سیاسی در درون جامعه امریکا و ظهور این تغییرات در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی دولت این کشور بلافاصله بر روند تغییرات در بسیاری از کشورها، چه کشورهایی که به‌عنوان متحدین دیرینه ایالات متحده امریکا محسوب می‌گردند و چه کشورهایی که در تیررس تبلیغات منفی سیاست خارجی این کشور واقع شده‌اند، افغانستان و عراق به‌ویژه، تأثیرات گسترده‌ای را به دنبال داشته‌اند که این تأثیر بیانگر شدت و درجه حساسیت در سیستم تصمیم‌گیری سیاست خارجی امریکا و تغییرات پرهزینه آن می‌باشد.

در واقع، فهم عنصر حساسیت در درون سیاست خارجی یک کشور تنها با اندازه‌گیری حجم جریان‌ات در روابط میان کشورها و در میان مرزها مشخص نمی‌شود، بلکه توسط تأثیرات پرهزینه تغییرات در مبادلات (اقتصادی، سیاسی، نظامی - امنیتی و حتی فرهنگی) میان جوامع و یا حکومت‌ها نیز سنجیده می‌شود. "حساسیت در وابستگی متقابل" توسط تعاملات در درون چارچوب سیاست‌گذاری داخلی و به ویژه خارجی خلق می‌شود. حتی هرگونه ثبات و یا عدم تغییر در درون این چارچوبه نیز خود به نوعی بیانگر میزان حساسیت است منتها با این تفاوت که هنگامی که مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های داخلی و به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی ثابت و پایدار باقی می‌مانند، ممکن است مشکلات تنظیم سیاست‌گذاری‌های جدید را در کوتاه مدت منعکس نماید و یا برعکس ممکن است انعکاس دهنده تعهد به الگوهای قطعی متأثر از قواعد

---

1. Sensitivity

2. Vulnerability



(ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و یا حتی استراتژیک) داخلی و یا بین‌المللی باشد. کیست که نداند برخی مقاومت‌های صورت گرفته در چارچوب سیاست‌گذاری خارجی کشورهای عربی در مقابل تجاوزات صهیونیست‌ها به مردم بی‌دفاع فلسطین در پرتو "حساسیت در وابستگی متقابل" با تحولات افکار عمومی در جهان اسلام و در تأثیرپذیری از سیاست‌های مقاومت در سایر کشورهای اسلامی صورت می‌گیرد. هرچند منافع و هزینه‌های هر یک از کشورهای اسلامی و به ویژه عربی در تدوین و اجرای سیاست خارجی مرتبط با مسأله فلسطین با یکدیگر منطبق نمی‌باشد، که تاریخ گذشته گویای این مسأله بوده است، اما به دلیل ضرورت پاسخگویی به حساسیت‌های نظام سیاست‌گذاری خارجی امروزه بسیاری از این کشورها نوعی وحدت رویه در مخالفت با حرکت‌های تجاوزی دولت غاصب صهیونیست اتخاذ نموده‌اند، که این امر به ویژه از نگاهی دیگر ناشی از تأثیرات تحولات ایران به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر تغییرات پرهزینه در کشورهای منطقه و دیگر کشورهای مسلمان و عربی می‌باشد. حتی برخی از کشورهای عربی که در طول تاریخ به این‌گونه حساسیت‌ها پاسخ مثبت نداده بودند مجبور شده‌اند در اثر ظهور مقاومت‌های مردمی و تغییر در رفتارهای اجتماعی - که این نیز خود بخشی از منابع تأثیرگذار بر رفتار سیاست‌گذاری محسوب می‌گردد - حساسیت پاسخگویی خود را در یک سطح وابستگی متقابل ملی افزایش دهند. همچنین پاسخ‌های نسبتاً منفی و یا حداقل عدم همراهی از سوی بسیاری از کشورهای مسلمان با امریکا در جریان حمله به افغانستان در دوران پس از واقعه یازدهم سپتامبر نشانگر حساسیت در وابستگی متقابل میان کشورهای مسلمان است، چه این وابستگی متقابل را در سطح ملی و درون جوامع این کشورها جستجو کنیم و چه این که آن را در یک سطح بین‌المللی و متأثر از مواضع محکم برخی دیگر از کشورها به ویژه کشورهای اسلامی ببینیم. حساسیت و وابستگی متقابل به همان اندازه که اقتصادی است، می‌تواند اجتماعی یا سیاسی و یا حتی فرهنگی نیز باشد.

آنچه که در این راستا و به عنوان سؤال کلیدی در تحلیل ارزیابی نقش و تأثیر حساسیت و به ویژه آسیب‌پذیری در وابستگی متقابل بر روند تدوین و اجرای سیاست خارجی مطرح

می باشد این است که اگر چارچوب سیاست‌گذاری‌ها (به دنبال ظهور حساسیت در وابستگی متقابل) تغییر داده شوند، چه وضعیت و در واقع چه هزینه‌هایی پیش روی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی قرار خواهد گرفت؟ اگر بدیل‌های بیشتری قابل دسترسی باشند و سیاست‌گذاری‌های جدید و بسیار متفاوتی امکان‌پذیر باشند، آنگاه هزینه‌های تعدیل و سازگاری با تغییرات بیرونی (در اثر ظهور حساسیت در وابستگی متقابل) به چه میزان خواهند بود؟ چگونگی پاسخ به این سؤالات به ویژه بیانگر درجه آسیب‌پذیری موجود در وابستگی متقابل برای یک دولت است. لذا، برای مثال در مورد مواد نفتی (و محصولات نفتی در مبادلات جهانی) فقط سهم احتیاجات طرف واردکننده مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه بدیل‌های انرژی و ارزهای هزینه‌های پیگیری چنین جایگزینی‌هایی نیز مهم است. دو کشور که هر یک ۴۰٪ از نیازهای انرژی خود را وارد می‌کنند، ممکن است حساسیت آنها در بالا رفتن قیمت‌های نفتی مساوی به نظر برسد، اما اگر یکی از آنها بتواند در جهت استفاده از منابع داخلی با هزینه‌ای معقول تغییر جهت بدهد و دیگری به هیچ وجه چنین جایگزینی نداشته باشد، قطعاً کشور دوم آسیب‌پذیرتر از اولی خواهد بود. در این میان می‌توان به تفاوت آسیب‌پذیری ایالات متحده آمریکا با دیگر کشورهای صنعتی در تحولات قیمت نفت اشاره کرد. بنابراین، بعد "آسیب‌پذیری وابستگی" متقابل بر قابلیت دستیابی و هزینه بر بودن نسبی بدیل (یا بدیل‌هایی) که بازیگران مختلف در تدوین و اجرای سیاست خارجی با آن مواجهند متکی است.

عطف به توجهات فوق، میزان "حساسیت در وابستگی متقابل" به "آسیب‌پذیری در وابستگی متقابل" بستگی دارد، یعنی هرچه قدر حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی - امنیتی و حتی فرهنگی از آسیب‌پذیری یک کشور کاسته شود، حساسیت آن کشور از جدیت کمتری برخوردار می‌گردد و لذا ضرورت تغییر در چارچوب‌های سیاست‌گذاری داخلی و به ویژه خارجی آن کاهش می‌یابد. (۱۹) بنابراین با کاهش آسیب‌پذیری‌های گوناگون در سطح ملی و بین‌المللی، یک دولت می‌تواند هرچه بیشتر با تأکید بر منافع ملی خود و کاستن از هزینه‌های متعاقب آن در راستای استقلال نسبی بیشتر در جهت تصمیم‌گیری، تدوین و اجرای

سیاست خارجی خود بکوشد. لذا، برحسب هزینه‌های وابستگی متقابل و تأثیرات گسترده‌ای که این هزینه‌ها بر مراحل تدوین و اجرای سیاست خارجی برجای می‌گذارند، حساسیت به معنای مستعد بودن نسبت به پذیرش تأثیرات پرهزینه‌ای است که از بیرون بر دولت ملی تحمیل می‌گردد، قبل از آن که سیاست‌گذاری‌های آن دولت در تلاش برای تغییر وضعیت موجود جرح و تعدیل گردند. با این وصف، آسیب‌پذیری، به عنوان بعد دوم وابستگی متقابل پیچیده در تدوین و اجرای سیاست خارجی این‌گونه تعریف می‌گردد: استعداد یک بازیگر برای تحمل هزینه‌هایی که توسط وقایع بیرونی تحمیل شده‌اند، حتی بعد از آن که مراحل مختلف تصمیم‌گیری در سیاست‌های داخلی و خارجی تغییر و اصلاح می‌یابند. از آنجایی که تغییر سریع در سیاست‌گذاری‌ها معمولاً دشوار و البته دارای نتایج بسیار شکننده و غیرقابل کنترل می‌باشند، تأثیرات سریعی که ناشی از تحولات خارجی است، تحولاتی که در دوران جهانی شدن فرآیند اقتصاد، سیاست و امنیت بسیار متنوع، گسترده و پرحجم گردیده‌اند، عمدتاً بازتابی از حساسیت و وابستگی متقابل می‌باشد. (۲۰) بدین لحاظ است که حساسیت‌های آشکار جمهوری اسلامی ایران در اعتراض به تهدیدات صورت گرفته خارجی به ویژه از سوی ایالات متحده امریکا و نیز تهدیدات علیه عراق به دلیل نتایج بسیار منفی که حمله احتمالی امریکا بر عراق می‌تواند در ابعاد گوناگون سیاسی و نظامی - امنیتی برای تمامیت، استقلال و اهداف نظام جمهوری اسلامی در ایران داشته باشد امری طبیعی است. آسیب‌پذیری در وابستگی متقابل را می‌توان از طریق هزینه‌های اتخاذ تعدیل و سازگاری‌های مؤثر و مطابق با تغییر محیطی در طول یک دوره زمانی اندازه‌گیری نمود. اما آنچه که یادآوری مجدد آن در اینجا ضروری است بیان این نکته است که "حساسیت در وابستگی متقابل" از "آسیب‌پذیری در وابستگی متقابل" در تأمین منابع قدرت برای بازیگران و لذا تأثیر بر روند تدوین و اجرای سیاست خارجی یک دولت از اهمیت کمتری برخوردار است. لذا، اگر بازیگری بتواند هزینه‌های خویش را توسط تغییر و اصلاح سیاست‌گذاری‌ها، چه در سطح داخلی و به ویژه در سطح خارجی کم بنماید، الگوهای حساسیت ضرورتاً راهنمای خوبی به سوی منابع قدرت برتر نخواهند بود.

### ۳. نظام اقتصاد سیاست جهانی و فرآیند سیاست خارجی

سیاست خارجی یک رویداد و یک فرآیند فوق‌العاده پیچیده انسانی است. مطالعه سیاست خارجی ابعاد بسیار گسترده و وسیعی را شامل می‌گردد: مطالعه بازیگران و مقامات رسمی و نقش و جایگاه هر کدام از آن‌ها؛ تحلیل تقاضاهای عمومی؛ هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی؛ محدودیت‌های جغرافیایی بازرگاری و تنازعات نهادها، گروه‌ها و بخش‌های گوناگون بوروکراتیک با فشارهای گسترده نخبگان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ بسیج برنامه‌ریزی شده منابع؛ به‌کارگیری ابزارهای زور به‌طور انتخابی؛ رفتار گروه‌های کوچک و نظایر آن، اینها همه از اجزای مهم و ابعاد گسترده سیاست خارجی می‌باشند که مطالعه کننده سیاست خارجی می‌بایستی آن‌ها را در کنار یکدیگر قرار دهد تا بدین وسیله اجزای پایان‌ناپذیر معماهای چالشی در تدوین سیاست خارجی، در سطح ملی فراهم گردد. (۲۱) اما پیچیدگی‌های سیاست خارجی به گونه‌ای است که می‌بایستی هم‌زمان در سطوح گوناگون ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به مطالعه متغیرهای مستقل و وابسته ملی و جهانی و یا برعکس به عنوان عامل مؤثر بر سیاست خارجی اقدام نمود، از آنجایی که منابع تعیین‌کننده سیاست خارجی در سطوح سه‌گانه فوق تقسیم می‌شوند توانمندی‌ها و نیروهای دسته‌جمعی، امیدها و آرزوها و یا ترس و وحشت مردم هر کشور پیرامون تلاش‌های دولت ملی جمع شده و مستقر می‌گردند تا بدینوسیله آن دولت بتواند تهدیدهای خارجی را خنثی کرده و در برابر آن‌ها مقاومت کند و یا از امکانات و فرصت‌های جامعه جهانی استفاده کند تا بتواند در راستای به‌اجراء درآوردن اهداف ضروری ملی اقدام کند.

بدین ترتیب، سیاست خارجی اقدام به برقراری پل ارتباطی میان سیستم دولت (ملی) و سیستم بسیار بسیار فشرده‌تر، متمرکزتر، متنوع‌تر و گسترده‌تر جهانی (بین‌المللی) می‌کند، سیستمی که در واقع دولت-ملت‌ها بخشی از اجزای آن محسوب می‌گردند. یک چنین پل ارتباطی به دنبال تقویت و گسترش فرآیند جهانی شدن مستحکم‌تر گردیده است و امروزه هیچ دولتی، چه کوچک و چه بزرگ، چه قدرتمند و چه ضعیف، چه توسعه یافته و چه در حال توسعه

یا توسعه نیافته، چه ثروتمند و چه فقیر، را نمی توان یافت که در تدوین، اجرا و تحول سیاست خارجی خود متأثر از این پل ارتباطی نباشد. (۲۲) سیستم جهانی با ایجاد و تقویت عوامل گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی عوامل و عنصرهای تدوین سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می دهد و ایسن تأثیر در سطح ملی و بین المللی ظاهر می گردد. هریک از دولت ها و زیر مجموعه های ملی آنها نیز متشکل از گروه ها و نهادهای دولتی و غیر دولتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به عنوان اجزای نظام جهانی بر روند تحولات این نظام تأثیر گذارده و از این طریق سیاست خارجی کشورها را متأثر می سازند. لذا، حوزه مطالعاتی سیاست خارجی حوزه ای با مرزهای نامحدود است. هرچند حوزه مطالعاتی سیاست خارجی ضرورتاً و از حیث اجبار اقدام به سازمان دهی تحقیقات و مطالعات و پرسش هایی پیرامون رفتار خارجی دولت - ملت ها<sup>۱</sup> و سیاست خارجی دولت ها<sup>۲</sup> می کند، اما خصوصاً هنگامی که این حوزه مربوط به مطالعه و بررسی متغیرهای مستقل (به ویژه سیستم جهانی) می گردد، وسعت نامحدودی پیدا می کند.

در دوران های گذشته، رهبران و رؤسای دولت ها با بهره مندی از استقلال نسبی از آزادی بیشتری در تدوین و اجرای سیاست خارجی در راستای اهداف و منافع ملی برخوردار بودند و لذا توضیح و عملکرد آنها خصوصاً در فرآیند سیاست خارجی اساساً در درجه اول بر روی دینامیک های تصویری و تجربی رفتارهای فردی پایه ریزی می گردید. اما امروز، عملکردها و فعالیت های جدی هریک از شهروندان در کنار نقش و جایگاه رهبران و رؤسای دولت ها، و نیز بخش ها و اجزاء و نهادهای رسمی و غیررسمی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هریک از این دولت ها در فرآیند سیاست خارجی مورد مطالعه قرار می گیرد. به بیانی دیگر، امروز، هریک از انسان ها در جوامع خود، البته در سطوح گوناگون و نابرابر، می توانند تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر تدوین و روند اجرای سیاست خارجی برجای گذارند، تأثیرگذاری عوامل گوناگون داخلی و خارجی بر روند تدوین و اجرای سیاست خارجی برگردان مفهوم وابستگی

---

1. Nation-States

2. Governments

متقابل در سطوح ملی و بین‌المللی و نیز در میان این دو سطح تحلیل می‌باشد. تأثیرپذیری متقابل سطوح ملی و بین‌المللی در تدوین سیاست خارجی به ویژه در عصر جهانی شدن گویای مشکلات و چالش‌های تئوریک، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی<sup>۱</sup> جدیدی است که بر سر راه مطالعه سیاست خارجی قرار دارند. در این راستا باید پرسید: چگونه می‌توان نقش و تأثیر متقابلی که نیروها، عناصر و عوامل گوناگون داخلی و خارجی (ملی و جهانی) در فرآیند تدوین و تصمیم‌گیری سیاست خارجی برجای می‌گذارند را مفهوم سازی<sup>۲</sup> کرد و توضیح داد؟ چگونه می‌توان مسیر و فشرده‌گی این نقش و تأثیر متقابل را اندازه‌گیری کرد؟ چگونه می‌توان در موضوعات مختلف و شرایط گوناگون که سیاست خارجی شکل می‌گیرد اهمیت و اولویت هر یک از نیروها، عناصر و عوامل سطح داخلی یا خارجی را نسبت به دیگری تشخیص داد؟ این موارد بخشی از سئوالاتی هستند که در مطالعه سیاست خارجی در عصر جهانی شدن توجه به آنها ضروری است.

اما عطف به گسترش وابستگی متقابل و تأثیر بیش از پیش آن، بر بنیان‌های روابط داخلی - خارجی دولت‌ها و روابط دولت‌ها و نظام جهانی از یکسو و نیز تسریع در فرآیند جهانی شدن به ویژه جهانی شدن اقتصاد از سوی دیگر، سه دسته از مسائل در تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی حائز اهمیت و بذل توجه خاص می‌باشند: (۲۳)

۱. مهم‌ترین واقعیتی که در این راستا می‌بایستی مورد توجه قرار گیرد نقش گسترده و فزاینده آشکار اقتصاد در هدایت سیاست خارجی است. به دنبال پایان جنگ سرد و کاهش مسائل و معضلات مربوط به سلاح‌های هسته‌ای و تهدیدات گسترده‌ای که در این حوزه در دوران پس از جنگ جهانی دوم بر روابط بین‌الملل حاکم بود و نیز کم‌رنگ شدن نسبی مباحث استراتژیک و اهمیت یافتن هر چه بیشتر کسب درآمد ملی، ظهور کشورهای قدرتمندی در میان جهان سوم که تقاضای گسترده‌ای از ثروت جهانی دارند، تمرکز هرچه بیشتر فعالیت‌ها و روابط خارجی

- 
1. Methodological & Epistemological Challenges
  2. Conceptualization

کشورهای صنعتی، نیمه صنعتی و در حال توسعه بر سر مسائل اقتصادی، گسترش تجارت جهانی و روابط پولی و مالی در سطح اقتصاد جهانی، اهمیت یافتن روزافزون سرمایه در جهان و نقش و جایگاه آن در توسعه اقتصادی کشور، توسعه روابط اقتصادی - تجاری و سیاسی منطقه‌ای و موارد دیگری از این قبیل سبب گردیده‌اند، به‌رغم ادامه فعالیت‌های نظامی و استراتژیک که به‌ویژه به دنبال واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا تقویت دوباره یافته‌اند، مسائل مربوط به قدرت و توانمندی‌های اقتصادی و تولیدی و توزیع درآمدها و کارکردهای اقتصادی از جایگاه سیاست‌های کم حساسیت و دست پائین<sup>۱</sup> در دستور کار جهانی<sup>۲</sup> تبدیل به سیاست‌های دست‌بالائی<sup>۳</sup> گردند. به بیانی دیگر، ظهور نظام اقتصاد سیاست جهانی<sup>۴</sup> و جایگاه ویژه و نقش پراهمیت مسائل و مباحث اقتصادی و تأثیری که بر سیاست در صحنه جهانی برجای می‌گذارند و بالاخره تغییر عمده در ساختار نظام بین‌الملل (تبدیل وضعیت سیاست‌های پائین به جایگاه سیاست‌های بالائی) که سبب گردیده است تا اصلی‌ترین دغدغه دولت‌ها در حوزه فعالیت‌های اقتصادی و کسب درآمدهای مرکانتیلیستی تعریف گردد ضرورت این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که تأثیرپذیری سیاست خارجی در جهان امروز از قدرت اقتصادی داخلی و بین‌المللی امری غیرقابل تشکیک است. لذا برخورداری از مهارت‌های لازم در حوزه شناخت اقتصاد سیاسی جهانی جهت مطالعه و تحلیل درست سازوکار تدوین و اجرای سیاست خارجی از نیازهای مبرم محسوب می‌گردد.

۲. از آنجایی که مسائل و چشم‌اندازهای اقتصاد سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی جایگاه مرکزی و محوری را در دستور کار جهانی به خود اختصاص داده‌اند، و این امر حتی به‌رغم ادامه دلواپسی‌های دولت‌ها در راستای مسائل نظامی و استراتژیک صورت می‌گیرد، نقش دولت،

- 
1. Low Politics
  2. Global Agenda
  3. High Politics
  4. The Global Political Economy

محدودیت‌های دولت، حوزه عملکرد دولت، استقلال و خودمختاری دولت<sup>۱</sup> و سایر حوزه‌های مربوط به جایگاه دولت که از فرآیند جهانی شدن اقتصاد به‌ویژه در چارچوب تحدید حاکمیت و کاهش اقتدار دولت اثر پذیرفته است از مهم‌تری و اصلی‌ترین ملاحظاتی محسوب می‌گردند که در هدایت و تدوین سیاست خارجی مد نظر قرار گرفته‌اند. یک چنین تغییر و تحول عظیم و ساختاری تأثیرپذیری و تأثیرگذاری در مراحل تصمیم‌گیری، تدوین و اجرای سیاست خارجی بیانگر چالش بسیار مهم و غیر قابل انکار فراسوی مطالعه کنندگان سیاست خارجی می‌باشد. زیرا در طی قرون و دهه‌های گذشته، رئالیست‌ها به عنوان گسترده‌ترین گروه مطالعه‌کننده سیاست خارجی حاضر نشده‌اند که سیاست خارجی دولت را به عنوان یک مفهوم مستقل ذاتی و واقعی مورد ملاحظه قرار دهند و بیشتر ترجیح داده‌اند آن را هم‌مطراز و یا برابر با اعمال و رفتارهای تصمیم‌گیرندگان دولتی معرفی کنند و مورد تحلیل قرار دهند و به این ترتیب سبب گردیده‌اند تا مباحث و مسائل مربوط به نقش، صلاحیت، استقلال و خودمختاری، حوزه فعالیت و عملکرد دولت در تدوین سیاست خارجی در تنگنا قرار گیرند. بنابراین ضرورت دارد دولت را در مفهوم واقعی خود و بسیار گسترده‌تر از تأثیر منحصر به فرد مجموعه رهبران سیاسی و قدرتمندان رسمی یک کشور در فرآیند تدوین و اجرای سیاست خارجی مورد توجه قرار دهیم.

۳. اما شاید عمده‌ترین چالش در نتیجه رشد و گسترش وابستگی متقابل و تأثیرگذاری فرآیند جهانی شدن بر سازوکار تدوین و اجرای سیاست خارجی به تضعیف و تخریب مداوم و فزاینده تمایز میان مسائل و مباحث داخلی و خارجی و نیز میان فرآیندهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و به ویژه اقتصادی که در داخل (سطح ملی) و یا در خارج (سطح بین‌المللی) ظاهر می‌گردند مربوط می‌شود. هرچند به نظر نمی‌رسد که چنین تمایزی هیچ‌گاه به طور کامل از میان برود، اما یقیناً خطوط جداکننده رویدادهای داخلی و خارجی مؤثر بر سیاست خارجی به طور گسترده‌ای کم رنگ‌تر و نامحسوس‌تر خواهند شد و این امر به دلیل گسترش حوزه فعالیت و مسائل مربوط به نظام اقتصاد سیاسی جهانی امری غیر قابل تشکیک است.

---

1. State Autonomy



در تعامل نظام اقتصاد سیاسی جهانی دولت ملی مسائل، موضوعات و رویدادهای مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملی و بین‌المللی هر کدام به انحای ممکن سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. امروزه نوع سیاست‌های حقوق بشر، مشارکت سیاسی مردم در قدرت، فرآیند شکل‌گیری و اثرگذاری آرای عمومی از یکسو و نرخ‌های تورم، سود و بهره، کار و بیکاری و یا نرخ تبدیل ارز از سوی دیگر هیچ کدام تنها به عنوان مسائل و موضوعات سیاسی اقتصادی داخلی محسوب نمی‌گردند، بلکه هر کدام از آنها از تحولات جهانی تأثیر می‌پذیرند و خود نیز بر جایگاه جهانی و کارآمدی یا ناکارآمدی سیاست خارجی دولت در صحنه بین‌المللی اثر می‌گذارند. (۲۴) مسیر و سطح هر یک از سیاست‌های داخلی (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا امنیتی) در هر لحظه از زمان می‌تواند به عنوان پاسخی به ضرورت‌های تحول و توسعه‌های گوناگون در سطح سیستم اقتصاد سیاسی جهانی تلقی گردند، همچنانکه می‌تواند به عنوان اثرات مستقیم یا غیرمستقیم تحولات جهانی در چارچوب نتایج عملکرد دولت‌ها در سطح ملی تلقی گردند. چنین وضعیتی بیش از همه و خصوصاً در مورد سطح مشروعیت ملی دولت، میزان گستردگی حاکمیت ملی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیز در حوزه اقتصادی در مورد سیاست‌های مربوط به کار، مهاجرت، سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی، تقویت و گسترش صنعتی کردن صادق است به طوری که وابستگی متقابل و تأثیرپذیری دوطرفه در سطوح ملی و بین‌المللی هر یک از این سیاست‌ها به سرعت و به شدت بر تغییر روند سیاست‌گذاری‌ها در دیگر کشورها و به تبع آن در نظام جهانی قابل رؤیت است. به علاوه، از دیگر نمونه‌های وابستگی متقابل می‌توان از مسائل و موضوعات جدیدی همچون آلودگی محیط زیست و یا ضرورت حفظ محیط زیست، به کارگیری و اعمال شیوه‌های زور و سرکوب، تروریسم، سیاست‌های حمایت‌گرایی اقتصادی و مواردی دیگر از این قبیل سبب گسترش و عمومی شدن برخی از عواقب و نتایج سیاست‌های داخلی کشورهایی گردیده‌اند که در سطح فراملیتی و جهانی بسیار فعال هستند. نمونه بارز این موضوع، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری میان سیاست‌های اقتصادی،

اجتماعی و امنیتی ایالات متحده آمریکا در دوران پس از هژمونی<sup>۱</sup> از دهه ۱۹۷۰ به بعد و به ویژه پس از واقعه یازدهم سپتامبر و تحولات جهانی از جمله (افول هژمونی آمریکا، گسترش و تقویت قدرت‌های صنعتی و در حال توسعه، گسترش مرکانتیلیسم اقتصادی، تروریسم، گسترش دمکراسی، فروپاشی شوروی سابق) می‌باشد.

**نتیجه‌گیری: تعامل سطوح دوگانه در فرآیند سیاست خارجی و ضرورت‌های مطالعاتی نوین**

پوتنام (۱۹۸۸) (۲۵) با طرح این سؤال که طبیعت حکومت یا نظام سیاسی ملی (سطح داخلی) و نظام جهانی (سطح بین‌المللی) چگونه بر ساخته شدن سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد و چگونه محدودیت‌ها و الزامات سیاسی داخلی از یک سو و فشارها و ضرورت‌های خارجی از سوی دیگر سیاست خارجی یک کشور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند، توضیح می‌دهد که سیاست خارجی یک "بازی دوسطحی"<sup>۲</sup> است. رهبران دولت همزمان یک بازی بین‌المللی - پاسخگویی به ضرورت‌ها و فشارهای نظام جهانی - و یک بازی داخلی - پاسخ به طبیعت حکومت و الزامات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژیکی ملی - را با تدوین و ساخت هر حرکت در سیاست خارجی به انجام می‌رسانند. بدین ترتیب، با تأثیرگذاری مجموعه عوامل و تعاملات اقتصادی - سیاسی ملی و جهانی بر تدوین و اجرای سیاست خارجی، رهبران دولت قادر می‌گردند تا به طور کاملاً استراتژیکی و البته در یک ساختار بسیار پیچیده از تحولات در یک سطح برای تأثیرگذاری بر گزینه‌های صورت گرفته در سطح دیگر استفاده نمایند. بنابراین، نوع گزینه‌های سیاست داخلی می‌تواند اهرم قوی و مستحکمی در روابط خارجی و مذاکرات بین‌المللی در اختیار دولت قرار دهد و گزینه‌های دولت در سطح روابط خارجی و در تدوین سیاست خارجی همراه با تعامل نظام جهانی نیز می‌تواند پایگاه قدرت ملی دولت را قدرتمندتر سازد. بدین صورت، نه تنها تعامل ساختارهای اقتصادی و سیاسی در دو سطح ملی و بین‌المللی

- 
1. The Post-Hegemonic Order
  2. Two levels Games

روند تدوین و اجرای سیاست خارجی را از خود متأثر می‌سازند بلکه همچنین دولت ملی می‌تواند از یکی برای قدرت نمائی و تثبیت مبانی حاکمیت خود در سطح دیگر بهره‌بردارد، و این از نتایج بارز گستردگی، پیچیدگی و چندجانبه بودن وابستگی متقابل در نظام اقتصاد سیاسی جهان امروز است.

از سوی دیگر، با توضیح، تبیین و نیز مفهوم سازی تحولات دوران پایانی قرن بیستم، پایان جنگ سرد و تسریع در فرآیند جهانی شدن به خصوص، هاگان (۱۹۸۷) (۲۶)، ماستاندونو، لیک و ایکن بری (۱۹۸۹) (۲۷)، ایوانس، جکوبسون و پوتنام (۱۹۹۳) (۲۸)، مولرو ریس کاپن (۱۹۹۳) (۲۹) و اسکیدمور و هودسون (۱۹۹۳) (۳۰) تلاش نموده‌اند تا در یک ساختار تعاملات دوجانبه عوامل و نیروهای اقتصادی و سیاسی و شرایطی را مشخص کنند که طی آن گروه‌ها، عناصر داخلی (ملی)، ضرورت‌ها و گروه‌های فراملی (جهانی) بر روند سیاست خارجی یک کشور تأثیر بر جای گذارند.

مجموعه مطالعات صورت گرفته از سوی دانش پژوهان سیاست خارجی فوق در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی منجر به معرفی متدلوژی خاصی گردیده است که با بهره‌مندی از آن می‌توان به خوبی نفوذ متقابل و نقش تعاملی هر یک از مجموعه عوامل و عناصر ملی و بین‌المللی را در تدوین سیاست خارجی، اتخاذ تصمیمات دولت در صحنه روابط بین‌المللی و بالاخره رابطه میان نوع رژیم (درون‌گرا و یا برون‌گرا) و پاسخ آن به درخواست‌های گروه‌های داخلی و فعالیت تحولات نظام اقتصاد سیاسی جهانی را از سوی دیگر مشخص کرده و توضیح داد. پایان جنگ سرد و گسترش فرآیند جهانی شدن در ابعاد اقتصادی - سیاسی نیروهای ملی از یکسو و اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی امنیتی و تأثیرات عمده‌ای که این تحولات بر تغییر روابط و سیاست‌های دولت‌ها بر جای گذارده است دانش پژوهان تحلیل سیاست خارجی را قادر ساخته است تا اینگونه پرسش کنند که چگونه تغییر در نظام بین‌الملل بر آنچه که دولت‌ها در سیاست خارجی و اتخاذ تصمیم‌های بین‌المللی خود انجام می‌دهند اثر می‌گذارد؟

پاسخ عمده و کلیدی آنها این است که در واقع نظام جهانی و تغییراتی که در آن حادث

می‌گردد بخش مهمی از بستر و متن تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد و این اثر مستقیم آن است. همچنین، نظام جهانی و تحولات صورت گرفته در آن به‌ویژه در چارچوب فرآیند جهانی شدن از تمامی ابزارهای اطلاعاتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و هویتی خود در جهت تحت تأثیر قرار دادن عوامل و عناصر داخلی و درخواست‌ها و ضرورت‌های ملی و بالاخره مبانی و ساختارهای دولت در جهت اعمال نفوذ غیرمستقیم بر تدوین و اجرای سیاست خارجی دولت‌ها بهره می‌گیرد. به بیانی دیگر، در راستای تأثیرگذاری نظام جهانی و دولت بر یکدیگر و تعامل این دو بر تدوین سیاست خارجی، سطوح ملی و بین‌المللی اقدام به یکپارچه‌سازی بستر تدوین و اتخاذ تصمیم در چارچوب سیاست خارجی یک کشور می‌نمایند. بدین ترتیب، اثرات سیاست‌های جهانی و سیستم اقتصاد سیاسی جهانی و تغییراتی که در آن حادث می‌گردد بر سیاست خارجی یک دولت با مجموعه‌ای از عوامل، عناصر و نیروهای میزبان در سطوح مختلف ملی و بین‌المللی پیوند خورده و طراحی و تدوین اصول کلی و تصمیمات سیاست خارجی را صورت واقع می‌بخشد (هرمن ۱۹۹۰، روساتی ۱۹۹۵). لذا، تحلیل آکادمیک و نوین سیاست خارجی را می‌توان به عنوان زمینه اتصالی ارتباط دهنده میان تئوری‌های روابط بین‌الملل، سیاست‌های مقایسه‌ای و عوامل و عناصر سازنده سیاست خارجی در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی معرفی کرد. تحلیل سیاست خارجی نیازمند آن است که از تصاویر منفک و بی‌روح معادل تئوریک به سمت فیلم متحرک و ادامه دار حرکت کنند. تئوری‌های پویا در تحلیل سیاست خارجی میبایستی بیش از هر زمان پاسخگوی این سؤال باشند که تلقی نسبت به تغییر و تحول در محیط پیرامون در "بازیگران عمومی" و "بازیگر ویژه" چگونه صورت می‌گیرد و چگونه نوع این تلقی می‌تواند تدوین سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در این رابطه از سوی دولت را تحت تأثیر خود قرار دهد؟ چگونه وقایع و تحولات در نظام اقتصادی سیاسی جهانی به عنوان بخشی از سکانس‌های بزرگتر که نشانگر تعامل معنی‌دار بین دولت‌ها و دولت‌ها و نظام جهانی در جهت تدوین سیاست خارجی می‌باشند دیده می‌شوند؟

مادامی که تئوری‌های سیاست خارجی (تئوری‌های روابط بین‌الملل) نتواند به رؤیت و

ترسیم حرکت در سیاست خارجی دست یابند، آنها بال‌های بسته‌ای هستند، بال‌هایی که بسیار زیبا برای نگاه کردن اما تقریباً بی‌نتیجه و غیر مفید در کاربرد و تحلیل عملی سیاست خارجی. همگرایی تحلیل و مطالعه سیاست خارجی در فراسوی سطوح چندگانه تحلیل امری ضروری و حیاتی است. این همگرایی می‌بایستی به عنوان یک اولویت استراتژیک به ویژه در ساختار نظام اقتصاد سیاسی جهانی امروز در تحلیل سیاست خارجی به کار گرفته شود و دانش پژوهانی که تمرکز عمده خود را در یکی از سطوح (ملی یا بین‌المللی) تحلیل سیاست خارجی محدود کرده‌اند ضرورت دارد که در یابند و این نکته را در نظر داشته باشند که ادغام سایر سطوح مطالعاتی این تحلیل را کاربردی‌تر و کارآمدتر می‌سازد.

گسترش تعامل دولت و نظام جهانی در روند سیاست خارجی ادغان به این نکته را به دنبال دارد که ریشه‌ها و دینامیک‌های بسیاری از مسائل و موضوعات عمومی در حوزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، امنیتی و حتی فرهنگی از حدود صلاحیت و توانایی بازیگران ملی و اقتدار دولت ملی فراتر رفته‌اند. اقتصاد سیاسی جهانی در عصر جهانی شدن بیانگر این واقعیت است که هر چند بازیگران ملی همچنان از قدرت و حاکمیت لازم بر روی برخی مسائل و ابعاد مختلف سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند، اما به سرعت و به شدت و بیش از هر زمان اقتدار قانونی آنها از محدوده برخی وظایف رسمی دولت‌های ملی<sup>۱</sup> فراتر رفته و یا حتی خارج شده و سبب گردیده تا امروزه به هیچ عنوان نتوان بسیاری از سیاست‌های داخلی و سیاست‌های خارجی به ویژه نتایج این سیاست‌ها، تحلیل وابستگی متقابل میان آنها و به دلیل تأثیرگذاری گسترده اقتصاد سیاسی جهانی بر آنها، را از یکدیگر تمیز داد و بستر وجودی آنها را به راحتی تشخیص داد.

بیان اینگونه حقایق در مورد اقتصاد سیاسی تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی بدین معنا نیست که حوزه مطالعاتی سیاست خارجی ساختار، تمرکز، نظم و ترتیب خود را در محور قرار دادن دولت از دست داده است. رشته مطالعاتی سیاست خارجی (در چارچوب

مطالعات روابط بین‌الملل) همچنان از یک ساختار نسبتاً منسجم بر محوریت دولت برخوردار است. اما این ساختار از یک "سنت نقادی خود اصلاحی"<sup>۱</sup> برخوردار می‌باشد. سنت نقادی خود اصلاحی رشته مطالعاتی سیاست خارجی می‌تواند زمینه بسیار مناسبی برای درک ضرورت آمیزش سطوح ملی و بین‌المللی و درک تعامل دولت و نظام جهانی در تدوین سیاست خارجی را تأمین کند. این رشته می‌بایستی بیش از هر زمان دیگر به بررسی رفتارها، سیاست‌ها و توانمندی‌های کلان و شاخص دولت‌های ملی به ویژه در تعامل با نظام اقتصاد سیاسی جهانی بپردازند تا بدین طریق بتوانند به این سؤال کلاسیک جواب صحیح و امروزی بدهند که: "چرا تصمیمات معین سیاست خارجی در مقاطع زمانی خاص توسط تصمیم‌گیرندگان انفرادی و یا مجموعه‌ای از تصمیم‌گیرندگان در نظام جهانی اتخاذ می‌گردد؟"

### یادداشت‌ها

۱. حسین پوراحمدی، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و پی‌آمدهای سیاسی - اقتصادی واقعه یازدهم سپتامبر، فصلنامه مطالعات دفاعی - امنیتی، پائیز ۱۳۸۰.
2. John Lewis Gaddis, "International Relations Theory and the End of the Cold War", *International Security*, 1992-93, 17 (3), p. 5-58.
3. Bruce E. Moon, "Political Economy Approaches to the Comparative Study of Foreign Policy", in Charles F. Hermann, Charles W. Kegley and James N. Rosenau (Eds.), *New Directions in the Study of Foreign Policy*, Boston, Allen & Unwin, 1987, p. 33-52.
4. Bruce Moon, "Consensus or Compliance? Foreign Policy Change and External Dependence", *International Organization*, 1985 (39), p. 297-329.
5. Jean Blondel and Ferdinand M. Rommel (Eds.), *Governing Together: The External and Limits*

1. Self-Corrective Criticism

- of Joint Decision Making in Western European Cabinets*, (London: Macmillan, 1993).
6. E. James N. Rosenau, "Pre-theories and theories of Foreign Policy," in R. Barry Ferrell (Ed.), *Approaches to Comparative and International Politics*, 1966, p. 27-92.
7. Michael Sullivan, *International Relations: theories and Evidence*, (Englewood Cliffs, NJ, Prentice-Hall, 1976).
8. Jonathan Wilken Feld, "Domestic and Foreign Conflict Behavior of Nations", *Journal of Peace Research*, 1968 (1), p. 56-9.
9. Rudolph Rummel, *National Attributes and Behavior* (Beverly Hills, Calif., Sage, 1979).
10. Stephen Krasner, "State Power and the Structure of International Trade", *World Politics*, 1976 (28), 3, p. 317-41.
11. David Gold, C. Lo, and Erik O. Wright, "Recent Developments in Marxist theories of the state", *Monthly Review*, 1975 (27), 516, p. 29-43 and 36-51.
12. James O'Connor, *The Fiscal Crisis of the State*, (New York: St. Martin's Press, 1973).
13. Patrick McGowan and Stephen Walker, "Radical and Conventional Models of US Foreign Economic Policy Making", *World Politics*, 1981 (33), p. 374-82.
14. Krasner, *op.cit.*
15. Robert O. Keohane and Joseph S. Nye, *Power and Interdependence World Politics in Transition*, 1977.
16. Robert Keohane, "The Demand for International Regimes", in Stephen Krasner (Ed.), *International Regimes*, (Ithaca and London, Cornell University Press, 1983), P. 141-172.
17. Ronnie Lipschutz (Ed.), *On Security*, (New York: Columbia University Press, 1994).
18. Keohane and Nye, *op.cit.*
19. Henry Kissinger, *Diplomacy*, (New York: Simon and Schuster, 1994).
20. Robert O. Keohane and Joseph S. Nye Jr., "Power and Interdependence in Information Age", *Foreign Affairs* September/October, 1998, p. 84-92.
21. Peter Willets, "Transnational Actors and International Organization in Globalization", in John Baylis and Steve Smith (Eds.), *Globalization of World Politics: An Introduction to*

*International Relations* (Oxford: Oxford University Press, 2001), p. 287-310.

22. Charlotte Bretherton and Geoffrey Ponton, *Global Politics: An Introduction*, (Cambridge: Blackwell Publishers, 1996).

23. Ian Clark, *Globalization and Fragmentation: International Relations in the Twentieth Century*, (Oxford: Oxford University Press, 1997).

24. Rogers Hollingsworth and Robert Boyer (Eds.), *Contemporary Capitalism: the Embeddedness of Institution*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1997).

25. Robert Putnam, "Diplomacy and Domestic Politics: The Logic of Two-Level Games", *International Organization*, 1988, 42 (3), p. 427-460.

26. Joe D. Hagan, "Regimes, Political Oppositions, and the Comparative Analysis of Foreign Policy", in Charles F. Hermann, Charles W. Kegley, and James N. Rosenau (Eds.), *New Directions in the Study of Foreign Policy*, (Boston: Allen and Unwin), p. 339-365.

27. Michael Mastanduno, David Lake, and John Ikenberry, "Toward a Realist Theory of State Action", *International Studies Quarterly*, 1989, 33 (4), p. 457-474.

28. Peter Evans, Harold Jacobson, and Robert Putnam, *Double-Edged Diplomacy: International Bargaining and Domestic Politics*, (Berkeley: University of California Press, 1993).

29. H. Muller and Thomas Risse-Kappen, "From the Outside in and the Inside Out: International Relations, Domestic Politics, and Foreign Policy", In David Skidmore and Valerie M. Hudson (Eds.), *The Limits of State Autonomy: Societal Groups and Foreign Policy Formulation* (Boulder, Westview Press, 1993), p. 25-48.

30. David Skidmore and Valerie M. Hudson (Eds.), *The Limits of State Autonomy: Societal Groups and Foreign Policy Formulation*, (Boulder, Westview Press, 1993), p. 25-48.

31. Charles Hermann, "changing Course: When Governments Choose to Redirect Foreign Policy", *International Studies Quarterly*, 1990, 34 (1), p. 3-22.

32. Jerel Rosati, "Foreign Policy Restructuring: Developing a Model of Cyclical Change", in Jerel Rosati, Joe D. Hagan and Martin Sampson (Eds.), *Foreign Policy Restructuring* (Carolina: University of South Carolina Press, 1995).